



جستاری دربارهٔ نظریه ولایت فقیه

باتکیه بر آراء امام خمینی (ره)



ابوالفضل تاجیک

فارغ التحصیل رشته فلسفه و عرفان اسلامی / دانشجوی کارشناسی

ارشد عرفان اسلامی پژوهشکده امام خمینی (ره)

abualfazltajik@yahoo.com

۱۶

فروغ وحدت
فصلنامه آموزشی پژوهشی
دانشگاه مذهب اسلامی
سال دوم / شماره ۶ / زمستان ۸۵

چکیده:

نظریه ولایت فقیه، به دلیل موقعیت ولی فقیه در حکومت اسلامی، دارای جایگاه بسیار ویژه‌ای در اسلام و نیز در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است. لذا نگارنده در این مقاله، درصدد آن است که پس از ارائه معانی لغوی و اصطلاحی ولی و ولایت، با بیان تقسیماتی از ولایت، جایگاه ولایت فقیه را در تقسیم بندیهای ارائه شده، مشخص نماید و با بیان این مطلب که ولایت فقیه، بر اساس تقسیمات متفاوت، از نوع ولایت اعتباری یا ولایت در تشریح یا ولایت در حوزه فقه است، به بررسی پیشینه این نظر، در دیدگاه فقها می‌پردازد.

این نوشتار با بررسی لزوم تشکیل حکومت اسلامی، که ضرورت وجود حاکم اسلامی را ایجاب می‌کند، آن را در منظر امام خمینی(س) امری بدیهی معرفی می‌نماید، سپس با بیان حدود اختیارات ولی فقیه و اینکه حدود اختیارات ولی فقیه در امور حکومت و زمامداری، همان اختیارات رسول اکرم(ص) و ائمه (ع) است، به بحث دربارهٔ مصلحت در حکومت اسلامی می‌پردازد.

کلیدواژه:

ولایت فقیه، مطلقه، مقیده، اختیارات، مصلحت.

مقدمه:

«ولایت فقیه» به عنوان رکن اصلی در نظام جمهوری اسلامی ایران، همواره محل بحثهای متفاوتی بوده است. آن چنانکه در میان فقها نیز، گاه نظریاتی مختلف دربارهٔ آن بیان شده است.

نظریه «ولایت مطلقه فقیه» از جمله مهم ترین نظریاتی بود که از سوی حضرت امام خمینی(س) تئوریزه شده است و به طور منسجم بیان شد و به برکت انقلاب اسلامی ایران در رأس هرم حکومت، قرار گرفت. موضع گیریها در قبال این نظریه، بیانگر اهمیت و حساسیت این مطلب است. هدف از تحریر این مقاله، آن است که هر چند به صورت مختصر، به بیان برخی از مسائل مربوط به این نظریه بپردازد و در همین راستا، مطالب مطرح شده، در پنج محور اصلی مورد بررسی قرار گرفته‌اند:

الف) معانی لغوی ولی و تقسیم بندیهای ولایت؛
ب) پیشینه نظریه ولایت فقیه؛
ج) لزوم تشکیل حکومت اسلامی؛

د) حدود اختیارات ولی فقیه؛

ه) مصلحت در حکومت اسلامی.

هرچند هر کدام از محورهای فوق را می‌توان به صورت مفصل، بررسی نمود، اما هدف این مقاله، بیان تفصیل مطالب فوق نیست؛ بلکه هدف، بیان مطالبی است که خواننده را به مباحث مطرح شده دربارهٔ «حکومت اسلامی» و «ولایت فقیه» آشنا نماید.

در پایان مقدمه لازم است که از راهنماییهای مدفانه و عالمانه اساتید بزرگوار، دکتر غلامعلی رجایی و حجت الاسلام عبدالحسین خسروپناه که نگارنده را در ارائه هرچه بهتر مطالب یاری رساندند، تشکر و قدردانی نمایم.

الف) معانی ولایت و تقسیم بندیهای آن

«ولی» در لغت به معنای قرب و نزدیکی است و نیز آن را صاحب، صدیق، رفیق و موافق معنا کرده‌اند. راغب در مفردات، «ولی» را به معنای قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر، معرفی نموده است؛ به نحوی که فاصله‌ای در کار نباشد. وی «ولایت» را به کسر واو به معنای نصرت و به فتح واو، به معنای تصدی و صاحب اختیار معنا کرده است. (۱)
اما «ولایت» در اصطلاح، به معنای سرپرستی و تسلط بر فرد یا افراد است، به نحوی که حق دخالت در امور برای ولی ملحوظ باشد؛ «مصطلح فقها، آن است که «ولایت»، به کسر واو، سلطه بر غیر به حکم شرع، در بدن یا مال یا هر دو می‌باشد، این سلطه می‌تواند، اصالتاً یا عرضاً ملحوظ گردد.» (۲)
استاد شهید مطهری در کتاب ولاءها و ولایتها، ولایت را این گونه تقسیم نموده‌اند: (۳)

الف) ولاء منفی

ب) ولاء اثباتی

ب - ۱) ولاء عام

ب - ۲) ولاء خاص

ب - ۱-۲) ولاء محبت

ب - ۲-۲) ولاء امامت

ب - ۲-۳) ولاء زعامت

ب - ۲-۴) ولاء تصرف

در این تقسیم بندی «ولایت فقیه» را می‌توان در «ولایت زعامت» ملحوظ کرد.

ولایت در تقسیم بندی دیگری، این گونه تقسیم می‌شود: (۴)

الف) ولایت در عرفان

ب) ولایت در عرصه کلام و اعتقادات شیعه
ج) ولایت در حوزه فقه
ولایت در حوزه فقه، به سه قسم، تقسیم
می‌شود:

۱) در صورتی که افراد، تحت ولایت [مولی علیه]
توان اداره خود را نداشته باشند.
۲) در صورتی که افراد تحت ولایت، توان اداره
خود را داشته باشند، اما به جهت اهمیت موضوع و
نیز نیازهای عاطفی و اجتماعی، خداوند، برای فرد،
«ولی» قرار داده است؛ مانند: ولایت پدر یا جد بر
دختر در امر ازدواج.
۳) ولایت به معنای زمامداری و سرپرستی
جامعه.

در این نوع از تقسیم‌بندی، «ولایت فقیه» در
ولایت، به معنای زمامداری و سرپرستی جامعه،
قرار می‌گیرد.

در تقسیم‌بندی دیگری، «ولایت» با توجه به
آنچه تحت سرپرستی است [مولی علیه] دارای
اقسامی است:

الف) ولایت تکوینی
ب) ولایت بر تشریح
ج) ولایت در تشریح

در «ولایت تکوینی» رابطه‌ای حقیقی میان دو
طرف وجود دارد، اما در دو قسم دیگر، این رابطه،
اعتباری و قراردادی است. مراد از «ولایت تکوینی»
یعنی سرپرستی و تصرف در موجودات جهان، مانند:
ولایت انسان بر قوای درونی خویش؛ «بازگشت این
ولایت به «علت و معلول» است. این نوع از ولایت
تنها بین علت و معلول تحقق می‌یابد و بر اساس
آن، هر علتی، «ولی» و سرپرست معلول خویش
است و هر معلولی، «مولی علیه» و سرپرستی شده
و در تحت ولایت و تصرف علت خود می‌باشد، از
این رو «ولایت تکوینی» (رابطه علی و معلولی)
هیچ گاه تخلف بردار نیست. (۵) به همین جهت
است که در قرآن، این ولایت، بالذات، منحصر به
خداست «فالله هو الولی» (۶)

«ولایت بر تشریح» همان ولایت بر قانون گذاری
و تشریح احکام است، این ولایت در حیطة
قانون گذاری است، نه در حیطة موجودات حقیقی، اما با
توجه به اراده و آزادی انسان، تخلف و عصیان پذیر
است؛ یعنی، ممکن است، افراد بشر از قانون تبعیت
نکنند، این ولایت نیز از آن خداوند است. (۷)
اما «ولایت تشریحی» که همان «ولایت در

تشریح» است، نوعی از ولایت و سرپرستی است
که نه ولایت تکوینی است، نه «ولایت بر تشریح»
؛ بلکه این نوع از ولایت، در محدوده تشریح و
قانونی است که توسط خداوند در «ولایت در
تشریح» وضع شده است. «ولایت در تشریح» خود
بسته به اینکه «مولی علیه» از محجوران باشد یا
خردمندان، متفاوت است. (۸) باید توجه داشت که
ولایت مذکور در کتب فقهی، مربوط به ولایت بر
محجوران و ناتوانان نیست؛ بلکه «ولایت فقیه»
ولایت بر جامعه‌ای اسلامی است که شخص ولی
برای اجرای احکام اسلامی و تأمین مصالح مادی و
معنوی مردم بر آنان ولایت دارد.

تفاوت دیگر اینکه، ولایت در امور محجوران،
گاهی به صورت مستقیم و گاهی غیرمستقیم است.
در هر دو صورت، فرد «مولی علیه»، «مورد کار»
است نه «مصدر کار»، اما در ولایت ولی فقیه که
بر جامعه اسلامی و خردمندان حکومت دارد، ولی
فقیه، مردم را به حرکت در راه خدا دعوت کرده
و در نتیجه، مردم «مصدر کار» قرار می‌گیرند نه
«مورد کار».

پس «ولایت فقیه» نه از سنخ «ولایت تکوینی»
است و نه از سنخ «ولایت بر تشریح» و قانون گذاری
و نه از نوع ولایت بر محجوران و مردگان؛ بلکه
ولایت مدیریتی بر جامعه است که به منظور اجرای
احکام و تحقق ارزشهای دینی و شکوفا ساختن
استعدادهای افراد جامعه و رساندن آنان به کمال و
تعالی در خور خویش صورت می‌گیرد. (۹)



در «ولایت
تکوینی» رابطه‌ای
حقیقی میان دو
طرف وجود دارد،
اما در دو قسم
دیگر، این رابطه،
اعتباری و قراردادی
است. مراد از
«ولایت تکوینی»
یعنی سرپرستی
و تصرف در
موجودات جهان،
مانند: ولایت انسان
بر قوای درونی
خویش

امام خمینی (س)، واژه خلافت را در دو معنای اصطلاحی زیر، معنا کرده اند: (۱۰) الف) خلافت تکوینی الهی، که ویژه برجستگان از اولیای خاص اوست. ب) خلافت اعتباری و قراردادی.

امام (س) پس از تقسیم بندی فوق، بیان می دارند که منظور ما در بحث «ولایت فقیه» ولایت کلیه الهیه، که در زبان عرفا متداول است، نیست؛ بلکه منظور، همان ولایت اعتباری و قراردادی است. (۱۱)

و بدین سان، امام (س) ولایت فقیه را از امور اعتباری عقلانی (۱۲) معرفی می نمایند. در نتیجه، «ولایت» یعنی حکومت. و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، تنها یک وظیفه است و هیچ شأن و مقام غیرعادی را برای فرد به وجود نمی آورد و نیز لازمه تشکیل حکومت اسلامی و «ولایت فقیه»، داشتن «ولایت تکوینی» نیست.

پس موضوع «ولایت فقیه»، مأموریت و انجام وظیفه ای است که فی حد نفسه، مقامی معنوی به حساب نمی آید؛ چرا که در غیر این صورت، غصب یا رها کردن آن منصب، انجام شدنی نیست. (۱۳)

ب) پیشینه نظریه ولایت فقیه

دو نوع نگرش درباره پیشینه و قدمت نظریه ولایت فقیه، مطرح است: نخست اینکه، این مسئله از نقطه نظر تاریخی، جایگاهی در فقه شیعه ندارد و حتی قدمت آن، کمتر از دو قرن است. (۱۴)

دوم اینکه، دسته دیگری ریشه این نظریه را در زمان غیبت و حتی قبل از آن بیان می کنند. (۱۵) این دسته که اغلب از علماء و فقهای طراز اول شیعه هستند، از دیرباز در کتب خود به این مسئله اشاره کرده اند. هرچند این اشاره ها، تحت عنوان «ولایت فقیه» یا «ولایت امر مسلمین» یا «حکومت حاکم اسلامی» مطرح نبوده است که دلیل این امر را می توان در اوضاع اجتماعی و سیاسی حاکم بر جوامع آن دوران جستجو کرد و اغلب در کتب فقهی در زیر مجموعه مطالب دیگر از قبیل: «جهاد»، «امر به معروف و نهی از منکر»، «انفاق»، «حدود»، «دیات» و... مورد بحث قرار گرفته است، اما «با توجه به نصب عام فقها، نظریه ولایت فقیه، اختصاص به زمان غیبت ندارد؛ بلکه در زمان حضور، اگر دسترسی به امام معصوم ممکن نباشد، این نظریه نیز باید اجرا گردد؛ زیرا محتوای

این نظریه چیزی جز، چاره جویی برای مردمی که دسترسی به امام ندارند، نیست؛ پس ریشه این نظریه را در زمان حضور معصوم نیز می توان دید.» (۱۶) برای اثبات نظریه ولایت فقیه در آثار فقها و علمای پیشین به ذکر برخی از مطالب آنان می پردازیم.

مرحوم شیخ مفید، از فقهای قرن چهارم و پنجم هجری، در کتاب *المقنعه* در باب امر به معروف و نهی از منکر به نظریه ولایت فقیه اشاره نموده است و نیز در باب اجرای حدود الهی، این امر را پس از رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) بر عهده فقها قرار داده است. (۱۷) شیخ طوسی (متوفای ۵۴۶۰ه) حکم نمودن و قضاوت را بر عهده فقهای شیعه گذاشته است. (۱۸)

علامه حلی (متوفای ۷۷۱) اجرای حدود و احکام الهی را، در زمان حضور امام بر عهده امام یا منصوب امام و در زمان غیبت، بر عهده فقهای شیعه می داند. (۱۹) شهید اول (متوفای ۷۸۶ه) علاوه بر سخن علامه حلی، تقویت و پشتیبانی از حاکم اسلامی و فقیه جامع الشرایط را، بر عهده مردم می داند. (۲۰) شهید ثانی (متوفای ۹۶۵ه) می فرماید:

«فقیه عادل، امامی است که همه شرایط فتوا را دارا باشد؛ زیرا چنین شخصی نایب و گمارده شده از سوی امام است.» (۲۱) محقق کرکی (متوفای ۹۴۰ه) فقیه جامع الشرایط را در تمامی اموری که نیابت در آن دخالت دارد، نایب امام می داند و اطاعت و حکم او را واجب می شمرد. (۲۲) ملا احمدنراقی (متوفای ۱۲۴۵ه) در *عوائد الایام* می فرماید: «به طور کلی، فقیه عادل در دو چیز حق ولایت دارد: [نخست] در همه اموری که پیامبر (ص) و امام (ع) در آنها صاحب اختیار بوده و حق سرپرستی و ولایت داشته اند، مگر اینکه مواردی به وسیله دلیل شرعی از قبیل روایت یا اجماع و غیره استثناء گردد، که در این صورت دیگر فقه در آن امور حق سرپرستی و ولایت ندارد. [دوم اینکه] فقیه در همه اموری که با دین و دنیای بندگان خدا، ارتباط دارد و باید صورت پذیرد و هیچ گریزی از انجام آن نیست، حق تصرف و ولایت دارد.» (۲۳)

نظر مرحوم نراقی در این خصوص، بسیار نزدیک به نظر حضرت امام (س) است. اما شیخ انصاری هر چند ولایت مطلقه فقیه را نمی پذیرد؛ لکن در *المکاسب حکم فقیه جامع الشرایط* را در تمامی فروع احکام شرعی و موضوعات آن حجت و نافذ می داند،

مرحوم شیخ مفید، از فقهای قرن چهارم و پنجم هجری، در کتاب *المقنعه* در باب امر به معروف و نهی از منکر به نظریه ولایت فقیه اشاره نموده است و نیز در باب اجرای حدود الهی، این امر را پس از رسول اکرم (ص) و ائمه (ع) بر عهده فقها قرار داده است

البته وی نیز نفوذ حکم حاکم اسلامی را در تمامی شوون و زمینه‌ها پذیرفته است؛ یعنی، «تسلط او [ولی فقیه] به تمامی آنچه مربوط به شوون حکومت است، چه جزئی باشد، چه کلی.» (۲۴)

پیشینه این نظریه در اندیشه حضرت امام خمینی (س) به پاسخ حضرت امام (س) به کتاب اسرار هزار رساله در سال ۱۳۲۲ ه.ش باز می‌گردد. امام (س) در کشف‌الاسرار به نظریه ولایت فقیه اشاره کرده است. وی در سال ۱۳۳۲ ه.ش در کتاب الرسائل این مطلب را متذکر شده است. (۲۵) ایشان در سال ۱۳۴۸ ضمن مباحث کتاب البیع و نیز سخنرانی‌هایی در این باره، بر آن صحنه نهاده است.

ج) لزوم تشکیل حکومت اسلامی

لزوم تشکیل حکومت اسلامی از دو دیدگاه: **عقل و نقل** بررسی می‌گردد (۲۶) اما آنچه در این مختصر بیان می‌شود، این است که دلیل عقلی، بر این امر دلالت می‌کند که هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند بدون یک نظام حکومتی و حاکم به حیات خود ادامه دهد؛ چرا که براساس خصلت انسانها، مزاحمت و هرج و مرج جامعه را به تباهی می‌کشاند. از دیگر مواردی که بر لزوم تشکیل حکومت اسلامی اشاره دارد، لزوم و ضرورت اجرای احکام و قوانین الهی است. انجام حدود و احکام اسلامی، اعم از قوانین سیاسی و اقتصادی و حقوقی که در هر شرایطی لازم‌الاجرا هستند، نیازمند حکومتی است که انجام و حفظ این حدود و احکام را تضمین کند و به طور کلی «همان دلایلی که لزوم امامت پس از نبوت را اثبات می‌کند، عیناً لزوم حکومت در دوران غیبت حضرت ولی عصر (عج) را در بردارد.» (۲۷) در نتیجه، از آنجا که قلمرو اسلام و احکام اسلامی، معنویات، مادیات، سیاست و اقتصاد و... سعادت دنیا و آخرت را دربر می‌گیرد (۲۸) «از هیچ نکته‌ای ولو بسیار ناچیز که در تربیت انسان و جامعه و پیشرفت مادی و معنوی نقش دارد، فروگذار ننموده است.» (۲۹)

بدین ترتیب لزوم تشکیل حکومت اسلامی در منظر امام (س) امری بدیهی و بی‌نیاز به دلیل و برهان است و چنانچه در قرآن و روایات نیز بر آن تصریح و تاکید نشده بود، تردیدی در آن راه نداشت. (۳۰) بالجملة ولایت فقیه از اموری است که تصور آن، موجب تصدیق می‌شود. (۳۱) «به این معنا که هر کس عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالاً

دریافته باشد، چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت.» (۳۲)

بر این اساس، امام (س) اقامه حکومت و تشکیل دولت اسلامی را برای فقیهان عادل، واجب‌کفایی می‌داند (۳۳) و بیان می‌دارند که اگر فردی قادر به تشکیل حکومت باشد، اجرای این امر برای او واجب عینی است. (۳۴) و لذا اگر فقیهی از فقها به حکومت رسید، بر فقهای دیگر لازم است که از او پیروی کنند. (۳۵)

د) حدود اختیارات ولی فقیه

حدود اختیارات ولی فقیه بر اساس دیدگاه فقها متفاوت است. به طور کلی دو دیدگاه در این خصوص مطرح است:

الف) ولایت مقیده فقیه

ب) ولایت مطلقه فقیه

قائلان به «ولایت مقیده فقیه» دو رویکرد متفاوت دارند: ۱) برخی بر این عقیده‌اند که ولی فقیه تنها در اموری از قبیل فتوا، قضا و امور حسبیه (۳۶) ولایت دارد. ۲) برخی دیگر، ولایت را در چارچوب احکام فرعی الهی برای ولی فقیه، اثبات می‌نمایند.

در مقابل نظریه «ولایت مقیده فقیه»، «ولایت مطلقه فقیه» مطرح است که امام (س) از قائلان به آن می‌باشند. امام (س) بر این عقیده است که حوزه اختیارات ولی فقیه، همان حوزه اختیارات پیامبر (ص) و ائمه (ع) است. ایشان با بیان این مطلب که وظیفه پیامبر (ص) یا ائمه (ع) یا ولی فقیه، تنها بیان احکام نیست، می‌افزایند: امام، دارای منصبی الهی است که از طرف خداوند به او واگذار شده است و با توجه به فرموده: «أنا حجة الله وهم حجتی علیکم» حق ولایت و سرپرستی از جانب امام، به فقها داده شده است. (۳۷)

امام (س) بر این باورند که، «اطلاق» در نظریه ولایت مطلقه فقیه، بیانگر این مطلب است که حدود و اختیارات ولی فقیه، همان حدود و اختیارات پیامبر (ص) و ائمه (ع) است. از نظر امام (س) از نظر عقل نمی‌توان در مورد مسائل مربوط به حکومت و سیاست، تفاوتی میان حوزه اختیارات پیامبر (ص) و ائمه (ع) و فقیه عادل قائل شد. (۳۸) اما توجه به این نکته، ضروری است که «اطلاق» در ولایت مطلقه فقیه، به معنای بی‌قید و شرط بودن نیست؛ بلکه حکومت فقیه عادل، در چارچوب قانون الهی است. در نتیجه، مقصود از اطلاق در واژه «ولایت مطلقه فقیه»

بدین ترتیب
لزوم تشکیل
حکومت اسلامی
در منظر امام (س)
امر بدیهی و
بی‌نیاز به دلیل
و برهان است و
چنانچه در قرآن و
روایات نیز بر آن
تصریح و تاکید
نشده بود، تردیدی
در آن راه نداشت



برخی بر این عقیده‌اند که «اطلاق» که در «ولایت مطلقه فقیه» ذکر شده و در اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی به آن اشاره شده است، با اختیارات یازده‌گانه اصل صد و ده تخصیص خورده و منحصر می‌شود. اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی، چنین است: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران، عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت، بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا، مستقل از یکدیگرند.»

به هیچ عنوان به معنای خودکامگی و استبداد نیست؛ بلکه مراد از آن، گستره قلمرو ولایت فقیه است. برخی بر این عقیده‌اند که «اطلاق» که در «ولایت مطلقه فقیه» ذکر شده و در اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی به آن اشاره شده است، با اختیارات یازده‌گانه اصل صد و ده تخصیص خورده و منحصر می‌شود.

اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی، چنین است: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران، عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت، بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا، مستقل از یکدیگرند.» (۳۹)

در اصل صد و ده قانون اساسی در مورد وظایف و اختیارات رهبری چنین آمده است: «۱. تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام؛

کننده اختیارات ولی فقیه و رهبری نیست؛ بلکه برخی از مصادیق و اختیارات رهبری را بیان کرده است. امام خمینی (س) در این مورد می‌فرماید: «اینکه در قانون اساسی هست، این بعضی شؤون ولایت فقیه است، نه همه شؤون ولایت فقیه.» (۴۱)

بر این اساس، از آنچه در مورد حدود اختیارات ولی فقیه بیان شد، نکات زیر استنباط می‌گردد: ۱. حکومت فقیه آن‌چنانکه امام نیز به آن اشاره دارند، بی‌قید نیست؛ بلکه در چارچوب قوانین الهی است.

۲. حوزه ولایت و حکومت ولی فقیه، زندگی اجتماعی مردم است (۴۲) یعنی ولی فقیه در مسائل خصوصی افراد که ارتباطی با مسائل عمومی و اجتماعی ندارد، حق دخالت ندارد.

۳. حکومت اسلامی ولایی تابع و منبعث از قوانین شرع انور است، نه قوانین وضعی توسط افراد.

۴. کلمه مطلقه در ولایت مطلقه فقیه در مقابل نظریه کسانی است که فقیه جامع‌الشرایط را تنها مجاز به تصرف در امور حسبیه می‌دانند. (۴۳)

علاوه بر این، باید به این نکته نیز توجه داشت که هنگام بیان این مطلب که ولایتی را که پیامبر (ص) و ائمه (ع) دارا هستند، بعد از ایشان، ولی عادل، همان ولایت را دارد، این توهم ایجاد نشود که مقام معنوی فقیه عادل در حد پیامبر (ص) و ائمه (ع) است؛

۲. نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام؛ ۳. فرمان همه‌پرسی؛

۴. فرماندهی کل نیروهای مسلح؛ ۵. اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها؛

۶. نصب و عزل و قبول استعفا: الف) فقهای شورای نگهبان ب) عالی‌ترین مقام قوه قضائیه ج) رئیس سازمان صدا و سیما د) جمهوری اسلامی ایران د) رئیس ستاد مشترک ه) فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و) فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی؛

۷. حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه‌گانه؛

۸. حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام؛

۹. امضای حکم ریاست جمهوری و...

۱۰. عزل رئیس‌جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی یا رأی مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی بر اساس اصل هشتادونهم؛

۱۱. عفو یا تخفیف مجازات محکومین، در حدود موازین اسلامی، پس از پیشنهاد رئیس قوه قضائیه. رهبر می‌تواند بعضی از وظایف خود را به شخص دیگری تفویض کند.» (۴۰)

باید به این نکته مهم توجه داشت که موارد یازده‌گانه اصل صد و ده قانون اساسی، محدود

از آنجا که حکومت اسلامی، برای حفظ منافع و مصالح امت اسلام، ایجاد می‌شود، نقش مردم در این بین حائز اهمیت است. امام خمینی (س) به مشارکت عمومی مردمی در اداره امور مملکت از اقتصاد و سیاست و... توجه خاص داشته‌اند و در تبیین جمهوری اسلامی، جمهوری می‌دانند که بنابر احکام اسلامی و به خواست مردم عمل می‌کند

۲۲

فروغ وحدت
فصلنامه آموزشی پژوهشی
دانشگاه مذهب اسلامی
سال دوم/شماره ۶/زمستان ۸۵

چرا که در مورد زعامت و رهبری جامعه، برخوردار بودن از فضایل معنوی، موجب افزایش اختیارات حکومتی نمی‌گردد. (۴۴)

امام (س) در این باره می‌فرماید: «این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم (ص) بیشتر از حضرت امیر(ع) بود یا اختیارات حکومتی حضرت امیر(ع) بیشتر از فقیه است، باطل و غلط است.» (۴۵)

امام (س) شمول حکمرانی پیامبر(ص) و ائمه(ع) و به تبع ایشان، ولی فقیه را، اعم از احکام اولیه و ثانویه می‌داند و در تاریخ ۱۳۶۶/۱۰/۱۶ در نامه‌ای به رئیس جمهور وقت (آیت الله خامنه‌ای) چنین مرقوم می‌دارند:

«اگر اختیارات حکومت، در چارچوب احکام فرعی الهیه باشد، باید عرض کنم، حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اکرم(ص) یک پدیده بی‌معنا و محتوا می‌شود، حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است، حاکم می‌تواند قراردادهای شرعی را که با خود مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد، مخالف مصالح کشور و اسلام است، از آن مادامی که چنین است، جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که از فرائض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتا جلوگیری کند.» (۴۶)

نتیجه آن که هیچ امری حتی احکام اولیه و ثانویه، گستره ولایت فقیه را محدود نمی‌گرداند و «احکام حکومتی حاکم اسلامی، تنها به مصلحت عامه، تقید می‌یابد و حکومت به عنوان حکم اولی و احکام سلطانی، به عنوان احکام در حکم اولی، بر تمام احکام اولیه و ثانویه تقدم دارد.» (۴۷)

۵. نقش مردم

از آنجا که حکومت اسلامی، برای حفظ منافع و مصالح امت اسلام، ایجاد می‌شود، نقش مردم در این بین حائز اهمیت است. امام خمینی (س) به مشارکت عمومی مردمی در اداره امور مملکت از اقتصاد و سیاست و... توجه خاص داشته‌اند و در تبیین جمهوری اسلامی، جمهوری اسلامی را حکومتی می‌دانند که بنابر احکام اسلامی و به خواست مردم عمل می‌کند. (۴۸) و به این ترتیب جمهوری اسلامی، حکومت قانون الهی است بر مردم

و به خواست مردم و به عبارت دیگر، تلاش حکومت اسلامی، برای تحقق «مردم سالاری دینی» است و بر این اساس، مردم در حکومت اسلامی «مصدر کار» هستند نه «موردکار» و وظیفه حاکم در حکومت اسلامی، ایفای حقوق مردم است؛ یعنی، حاکم اسلامی می‌بایست برای دریافت حقوق مردم، تمام تلاش خود را انجام دهد. در نتیجه در نوع نظام حکومتی اسلام، هرچند برای اجرای احکام، نیاز به حاکم و ولی فقیه است، اما تا زمانی که خود مردم خواستار هدایت و یا به عبارتی خواستار و حاکمیت ولی و حاکم اسلامی، بر خود نباشند، هرچند ولی بر ولایت باقی است، تحقق عینی و عملی ولایت، در جامعه امکان پذیر نخواهد بود. آن چنانکه امام (س) در پاسخ به استفتایی مبنی بر اینکه در چه صورت، فقیه جامع‌الشرایط بر جامعه اسلامی ولایت دارد؟ می‌نویسند: «بسمه تعالی. ولایت در جمیع صور دارد، لکن در تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت، بستگی دارد به آراء اکثریت مسلمین که در قانون اسلامی هم از آن یاد شده است و در صدر اسلام،

تعبیر می‌شده به بیعت با ولی مسلمین.» (۴۹) مقام معظم رهبری نیز می‌فرماید «حکومت در اسلام، حکومت ولایی است. ولایت، یعنی حکومت که با این تعبیر لطیف و متناسب با شخصیت و شرافت انسان بیان شده است. در اسلام چون افراد جامعه، افراد انسان، در حساب سیاسی اسلام به حساب می‌آیند در واقع همه چیز مردم‌اند. مردم هستند که شخصیت و خواست و مصالح و همه چیز آنها در نظام سیاسی اسلام به حساب می‌آید، آن وقت، ولایت الهی به چنین حضوری از مردم معنا می‌دهد، حقیقت ولایت الهی این است، ارتباط با مردم.» (۵۰)

بنابراین، مصلحت عامه (۵۱) چیزی است که ولی فقیه موظف به حفظ آن است. بر این اساس، پیش از ورود به بحث درباره «مصلحت جامعه اسلامی» توضیح مختصری در مورد احکام اولیه، ثانویه و احکام حکومتی بیان می‌گردد. (۵۲)

نیازهای بشری به دو دسته تقسیم می‌شوند: نوعی ثابت‌اند و نوعی دیگر متغیر. در نتیجه احکام اسلام نیز که برای رفع نیازهای بشری وضع شده است، به دو دسته ثابت و متغیر تقسیم می‌شوند.

احکامی که برای رفع نیازهای ثابت از سوی شارع مقدس، وضع شده است، «احکام اولیه» هستند. اما ابزارهای قانون‌گذاری متغیر در شریعت اسلام، یکی



بر اساس آنچه بیان شد، ولی فقیه دارای اختیارات وسیع حکومتی است که از جانب شارع به آن داده شده است و تنها قیدی که ولایت مطلقه فقیه را در عین اطلاق، مقید می‌کند، رعایت مصالح اجتماعی جامعه مسلمانان است

لازم الاجرا و معتبر هستند، با این تفاوت که همچون قوانین آسمانی، دارای ثبات و دوام نیستند؛ چرا که مصالح ممکن است با گذر زمان، دستخوش تغییر قرار گیرند. (۶۰)

تفاوت احکام حکومتی با احکام اولیه را می‌توان این گونه بیان کرد: احکام حکومتی از طرف حاکم اسلامی، بر اساس مصالح و مفاسد متغیر اجتماعی، صادر می‌شود، اما احکام اولیه، از سوی شارع مقدس و با توجه به مصالح و مفاسد ذاتی افعال، صادر می‌شوند و در نتیجه احکام اولیه، دائمی بوده، ولی احکام حکومتی، موقت و تغییر پذیر هستند.

با توجه به آنچه بیان شد، قلمرو احکام اولیه، امور فردی و اجتماعی است، اما احکام حکومتی ناظر به امور عمومی و اجتماعی است و متعرض شئون فردی، در صورت ارتباط نداشتن با امور اجتماعی نمی‌شود، اما در هنگام تراحم حکم حکومتی با احکام اولیه، حکم حکومتی مقدم است؛ چرا که مصلحت اجتماعی به صورت قطعی و ضروری، کشف شده است و اگر به آن توجه نشود، اصل اسلام زیر سؤال می‌رود. (۶۱)

و) مصلحت در حکومت اسلامی

بر اساس آنچه بیان شد، ولی فقیه دارای اختیارات وسیع حکومتی است که از جانب شارع به آن داده شده است و تنها قیدی که ولایت مطلقه فقیه را در عین اطلاق، مقید می‌کند، رعایت مصالح اجتماعی جامعه مسلمانان است.

این قسمت از مقاله، به بحث و بررسی درباره مصلحت در نظام حکومتی اسلام اختصاص دارد. (۶۲)

در این بخش ابتدا، معنای مصلحت و مصالح مرسله (۶۳) اهل سنت با مصالح در فقه شیعه بیان

«احکام ثانویه» است و دیگری «احکام حکومتی». احکام ثانویه، بر اساس عناوین ثانویه از قبیل: عسر و حرج و اضطراب و ... صادر می‌شود و احکام حکومتی از سوی ولی فقیه، بر اساس مصالح زمان و مکان برای اداره جامعه بیان می‌شود. آن چنانکه قبلاً ذکر گردید، امام (س) دایره احکام حکومتی را، آن چنان وسیع می‌داند که احکام ثابت و متغیر را شامل می‌گردد. به عنوان مثال در کتاب *الرسائل*، لا ضرر را به عنوان حکمی، حکومتی و سلطانی برای پیامبر (ص) بر می‌شمارد و آن را شامل همه زمانها دانسته‌اند. برای پی بردن دقیق به احکام اولیه و ثانویه و احکام حکومتی، باید به بررسی معنای واژه «حکم» پرداخت. حکم در معانی مختلفی از قبیل داوری (۵۳) و قضاوت به عدل و انصاف (۵۴) یا قضاوت ایجابی و سلبی درباره چیزی (۵۵) به کار رفته است. تعریف صاحب جواهر، از احکام حاکم، چنین است: «حکم، انشای نافذ از طرف حاکم اسلامی، نه از جانب خدای متعال، است. حال آنکه، حکم، حکم شرعی باشد یا وضعی یا موضوع حکم شرعی و وضعی در یک شیء خاص باشد». (۵۶) پس از بیان معانی حکم، باید دانست که حکم اولیه، حکم مجعولی است که بر افعال ذوات و بدون در نظر گرفتن عناوین ثانوی و استثنایی مترتب می‌شود، اما حکم ثانویه، حکمی است که به موضوع به وصف اضطراب و اکراه یا سایر عناوین ثانوی، مترتب می‌شود. (۵۷) در توضیح حکم اولیه و ثانوی، باید به این موضوع نیز اشاره نمود که شارع مقدس، بر اساس مصالح و مفاسد ذاتی افعال، احکام اولیه را جعل می‌نماید، اما گاهی به واسطه شرایط خاصی، انجام احکام اولیه برای مکلف، مقدور نمی‌باشد. در نتیجه شارع مقدس، با جعل احکام ثانویه به تدبیر این امر، مبادرت می‌کند. (۵۸)

اما در مورد احکام اولیه و ثانویه، ذکر این نکات ضروری است: ۱: احکام ثانویه در طول احکام اولیه هستند نه در عرض آن. در نتیجه تا هنگامی که امکان عمل به احکام اولیه است، نوبت به احکام ثانویه نمی‌رسد.

۲: احکام اولیه، دائمی هستند، ولی احکام ثانویه، به طور موقت از سوی شارع یا شخصی که شارع به او اجازه صدور حکم را داده است، تنفیذ می‌شود. (۵۹)

اما حکم حکومتی، آن است که ولی امر می‌تواند، با در نظر گرفتن مقتضیات و شرایط و مصلحت وقت، حکمی را صادر کند. این مقررات مانند شرع،

می‌شود و سپس به بیان مصلحت در حکومت اسلامی ایران، پرداخته می‌شود.

معنای مصلحت

مصلحت در مقابل مفسده، به معنای صلاح و شایستگی و سود و فایده‌ای است که بر فعل مترتب است. «بر این اساس، مصلحت نظام نیز، صلاح و فایده‌ای است که عاید جامعه شود.» (۶۴)

اما «مصلحت مرسله ای» که اهل سنت به آن معتقد است، عبارت است از: منفعتی که منشاء صدور حکم می‌شود. (۶۵) البته، مصالح مرسله در مورد پدیده‌ای است که نص و اجماعی در کار نباشد و دلیل شرعی بر اعتبار یا اعتبار نداشتن آن دلالت نکند. (۶۶) اما شیعه، با توجه به اعتقاد به حسن و

انقلاب و ولی فقیه، بر مصلحت اسلام و مسلمین و البته مصلحت نظام، سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۱/۱۷ موجب تشکیل نهادی با عنوان «مجمع تشخیص مصلحت نظام» شد.

منشأ تشکیل نهاد مصلحت سنجی در نظام جمهوری اسلامی ایران، بحث درباره‌ی لایحه‌ی تعزیرات حکومتی بود. لایحه تعزیرات در سال ۱۳۶۲ به وسیله شورای عالی قضایی، مطرح و به تصویب کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس رسید. شورای نگهبان، مخالفت خود را با این امر، اعلام نمود. سرانجام، امام(س) طی نامه‌ای به آن اختلاف پایان دادند و دستور تعیین حدود تعزیرات را صادر

منشأ تشکیل نهاد مصلحت سنجی در نظام جمهوری اسلامی ایران، بحث درباره‌ی لایحه تعزیرات حکومتی بود. لایحه تعزیرات در سال ۱۳۶۲ به وسیله شورای عالی قضایی، مطرح و به تصویب کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس رسید. شورای نگهبان، مخالفت خود را با این امر، اعلام نمود. سرانجام، امام(س) طی نامه‌ای به آن اختلاف پایان دادند و دستور تعیین حدود تعزیرات را صادر نمود.



نمود. (۶۹) دومین مسئله در این راستا، مسئله قانون کار بود؛ زیرا در این امر که دولت، تا چه حد حق دخالت در روابط اجتماعی افراد را دارد و یا اینکه چگونه می‌تواند در تنظیم قراردادها دخل و تصرف کند، شبهاتی مطرح شد و برای رفع این شبهات، «الزام در قبال خدمات دولتی» مطرح گردید و در قانون معافیت از پرداخت سهم بیمه کارفرمایانی که حداکثر پنج نفر کارگر دارند، بررسی گردید. این لایحه پس از تصویب مجلس شورای اسلامی در آبان ۱۳۶۶ به شورای نگهبان فرستاده شد، وزیر کار، قبل از اعلان نظر شورای نگهبان، نامه‌ای به محضر حضرت امام(س) فرستاد و از ایشان جهت قرارداد شرط الزامی از سوی دولت، برای واحدهایی که از امکانات دولتی استفاده می‌کنند، اعم از اینکه استفاده در گذشته بوده و استمرار دارد یا به تازگی انجام شده است، راهنمایی خواست. (۷۰)

قیح ذاتی و عقلی و نیز، حکمت و عدل الهی، احکام الهی را تابع مفاسد و مصالح ذکر می‌کنند. تا آنجا که خواجه نصیرالدین طوسی(ره) تکلیف را از آن جهت نیکو می‌داند که دارای مصلحتی است که تحصیل آن مصلحت بدون تکلیف، امکان ندارد. (۶۷) از این رو، مصلحت در فقه شیعه از دیرباز مورد توجه قرار داشته است. در فقه شیعه، مصالح مرسله اهل سنت، مورد پذیرش نیست. یکی از دلایل نپذیرفتن این امر عبارت است از اینکه: «در فقه شیعه منطقه الفراغی که خالی از دلیل عام یا خاص باشد، وجود خارجی ندارد؛ چرا که پذیرش مصالح مرسله اهل سنت، به معنای اعتراف به نقص شریعت اسلامی است که با آیات اکمال دین و جاودانگی اسلام و خاتمیت شریعت، تعارض دارد.» (۶۸)

ز) مصلحت در حکومت اسلامی ایران

تاکید حضرت امام خمینی(س) به عنوان رهبر

امام(س) در پاسخ این موضوع، قراردادان شروط الزامی را برای دولت، بلامانع دانستند. (۷۱) در مقابل پاسخ حضرت امام(س)، دبیر شورای نگهبان در نامه‌ای مستقل به حضرت امام(س) قراردادان شروط را از یک سو، برای دولت بلامانع دانستند و از سوی دیگر آن را موجب به خطر افتادن نظامهای اسلام معرفی کردند: «بدیهی است در امکاناتی که در انحصار دولت نیست و دولت مانند یک طرف عادی عمل می‌کند و یا مربوط به مقرر کردن نظام عام، در مسائل عامه نیست و یا مربوط به نظام استفاده از خود آن خدمت است، جواز این شرط مشروع و غیرقابل تردید است. اما در امور عامه و خدماتی که به دولت منحصر شده است، به عنوان شرط مقرر داشتن نظامات مختلف که قابل شمول نسبت به تمام موارد و اقشار و اصناف و اشخاص است، موجب این نگرانی شده است که نظامات اسلام از مزارعه، اجاره، تجارت، عاقله و سایر روابط، به تدریج عملاً منع و در خطر تعویض و تغییر قرار بگیرد.» (۷۲)

پاسخ امام(س) به نامه دبیر شورای نگهبان چنین است: «بسمه تعالی. دولت می‌تواند در تمام مواردی که مردم، استفاده از امکانات و خدمات دولتی می‌کنند، با شروط اسلامی و حتی بدون شروط، قیمت مورد استفاده را از آنان بگیرد و این جاری است در تمام مواردی که تحت سلطه حکومت اسلامی است... بلکه در انفال که در زمان حکومت اسلامی، امرش با حکومت است.» (۷۳)

در پی آن، آیت الله خامنه‌ای، رئیس جمهور وقت در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۶۶/۱۰/۱۱، ضمن اشاره به اجازه امام، برای قرار دادن شروط الزامی از سوی دولت، فرمودند: «...امام که فرمودند، دولت می‌تواند شروط الزامی را بر دوش کارفرما بگذارد، این هر شرطی نیست، آن شرطی است که در چارچوب احکام، پذیرفته شده است و نه فراتر از آن...» (۷۴)

امام(س) در تاریخ ۱۳۶۶/۱۰/۱۶ نامه‌ای به رئیس جمهور وقت، ارسال داشتند و در آن، ضمن تأکید بر ولایت مطلقه فقیه، آن را اهم احکام الهی و مقدم بر جمیع احکام فرعیه معرفی نمودند و فرمودند: «اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعیه الهیه باشد، باید عرض کنم، حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اکرم(ص) یک پدیده بی‌معنا

و محتوی می‌باشد... تعبیر به آنکه این جانب گفته‌ام حکومت در چارچوب احکام الهی دارای اختیارات است، به کلی بر خلاف گفته‌های این جانب است.» (۷۵)

به هر حال این مسائل باعث شد تا از سوی رئیس جمهور، رئیس مجلس، رئیس دیوان عالی کشور، نخست وزیر و حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی، نامه‌ای به امام(س) نوشته شود و از ایشان، برای حل عملی این گونه مسائل، چاره‌جویی کنند تا ایشان مرجعی برای حل اختلافات معین فرمایند. سرانجام امام(س) در تاریخ ۱۳۶۶/۱۱/۱۷ فرمان «تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام» را صادر فرمودند و تصریح کردند پس از طی مراحل کارشناسی دولت و مجلس و اظهارنظر شورای نگهبان، مرجع نهایی برای حل مسئله، کارشناسان مجمع تشخیص مصلحت نظام هستند. امام(س) در نامه‌ای در مورخه ۱۳۶۷/۱۰/۸ اختیار قانون‌گذاری را از مجمع تشخیص مصلحت سلب و صلاحیت آن را به رسیدگی در موارد اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان محدود نمودند.

نتیجه‌گیری

از مطالب بیان شده نتایج زیر استنباط می‌گردد: الف) ولایت فقیه به عنوان یک نظریه، دارای قدمتی طولانی است و قدمت این نظریه را حتی می‌توان در زمان حضور معصوم دانست. ب) مقصود از اطلاق در واژه «ولایت مطلقه فقیه» به معنای گستردگی حدود اختیارات ولی فقیه است نه به معنای بی‌قیدی.

ج) از آن جا که قوانین اسلام به عنوان احکام الهی، لازم الاجرا است و تعطیلی بردار نیستند، لذا برای اجرای عملی قوانین، نیازمند به حکومتی اسلامی هستیم که اجرای این احکام را تضمین کند. هرچند عقل و نقل بر لزوم تشکیل حکومت اسلامی دلالت می‌کند، لکن بر اساس نظریه امام(س) لزوم تشکیل حکومت اسلامی، امری بدیهی و ضروری است.

د) احکام اسلام، از جانب شارع مقدس، در جهت رفاه و سعادت دنیوی و اخروی جامعه اسلامی وضع شده است و حاکم اسلامی وظیفه دارد تا جامعه را به سعادت مورد نظر اسلام دعوت کند و در استیفای حقوق جامعه اسلامی بکوشد.

ه) در زمان غیبت، ولی فقیه، زمام امور مسلمانان

امام(س) در تاریخ ۱۳۶۶/۱۱/۱۷ فرمان «تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام» را صادر فرمودند و تصریح کردند پس از طی مراحل کارشناسی دولت و مجلس و اظهارنظر شورای نگهبان، مرجع نهایی برای حل مسئله، کارشناسان مجمع تشخیص مصلحت نظام هستند. امام(س) در نامه‌ای در مورخه ۱۳۶۷/۱۰/۸ قانون‌گذاری را از مجمع تشخیص مصلحت سلب و صلاحیت آن را به رسیدگی در موارد اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان محدود نمودند

را عهده دار است. ولی فقیه، عینا همان اختیاری را که پیامبر(ص) و ائمه(ع) در امور مربوط به زمامداری دارا بودند، دارا است و هیچ چیز جز مصلحت عامه، اختیارات ولی فقیه را محدود نمی کند.

پی نوشتها:

۱. مفردات راغب. ص ۸۸۵
۲. بلغة الفقیه، ج ۳، ص ۲۱۰.
۳. ولاءها و ولایتها، صص ۲۶۲-۲۸۴.
۴. جامعه مدنی و حاکمیت دینی، صص ۲۴-۲۶.
۵. ولایت فقیه، ولایت فقاقت و عدالت، ص ۱۲۳.
۶. شوری، ۹.
۷. ز: ولایت فقیه، ولایت فقاقت و عدالت، ص ۱۲۴.
۸. همان، ص ۱۲۵.
۹. همان.
۱۰. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰.
۱۱. شؤون و اختیارات ولی فقیه، ترجمه کتاب «البیع» مبحث ولایت فقیه، ص ۱۵.
۱۲. امور اعتباری در برابر امور تکوینی، اموری را گویند که به فرض و جعل قرارداد، ایجاد می شوند و آن را به واضع و جاعل آن نسبت دهند. چنانچه واضع آن شارع باشد، آن را «اعتبار شرعی» نامند و اگر واضع آن مردم باشند که برای اداره امور زندگی خود وضع و جعل کنند، آن را «اعتبار عقلانی» گویند. ولایت فقیه، ص ۵۱.
۱۳. همان.
۱۴. حکمت و حکومت، ص ۱۷۸.
۱۵. اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷.
۱۶. پرسشها و پاسخها، ج ۱، ص ۵۴.
۱۷. المقنعه، ص ۸۱۰-۸۱۱.
۱۸. النهایه، ص ۳۱۰.
۱۹. ایضاح الفوائد، ج ۱، صص ۳۹۸-۳۹۹.
۲۰. الدرر، ص ۱۶۵.
۲۱. مسالک الافهام، ج ۱، ص ۵۳.
۲۲. وسایل المحقق الثانی، ج ۱، ص ۱۴۲.
۲۳. عوائد الایام، ص ۲۷.
۲۴. المکاسب، ص ۱۵۵.
۲۵. الرسائل، ج ۲، رساله الاجتهاد و التقليد.
۲۶. برای مطالعه مباحث تفصیلی این بخش ر.ک: ولایت فقیه و نیز شؤون و اختیارات ولی فقیه.
۲۷. شؤون و اختیارات ولی فقیه، ص ۵-۶.
۲۸. صحیفه نور، ج ۲، ص ۳۳۲.
۲۹. همان، ج ۲۱، ص ۱۷۶.
۳۰. شؤون و اختیارات ولی فقیه، ص ۶.
۳۱. ولایت فقیه، ص ۹.
۳۲. همان.
۳۳. شؤون و اختیارات ولی فقیه، ص ۱۴.
۳۴. ولایت فقیه، ص ۵۱-۵۲.
۳۵. شؤون و اختیارات ولی فقیه، ص ۱۴.
۳۶. «امور حسبیه: اموری هستند که به یقین می توان گفت که شارع مقدس، راضی به وانهادن آنها به حال خود نیست و حتما باید مسئولی، عهده دار تصدی آنها باشد.» شؤون و اختیارات ولی فقیه، ص ۴۷.
۳۷. همان، ص ۴۷.
۳۸. همان، ص ۵۳، ۳۸.
۳۹. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مصوب سال ۱۳۶۸، ص ۳۷.
۴۰. همان، صص ۵۵-۵۶.
۴۱. صحیفه نور، ج ۶، ص ۵۱۹.
۴۲. به همین جهت، شرط مرجعیت از شرایط رهبری، در بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ برداشته شد؛ چرا که مرجعیت، مربوط به افتاء است و افتاء در محدوده افراد است نه در محدوده جامعه، البته در اکثر فتاوی، از این روست که در بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ شرط مرجعیت به شرط «اعلمیت» تغییر یافت و قانون اساسی مصوب سال ۱۳۵۸ شرط مرجعیت برای رهبری، در نظر گرفته شده بود؛ یعنی، تنها کسی می توانست زعامت امور را در دست گیرد که مرجعیت داشته باشد، اما در بازنگری سال ۱۳۶۸ این امر به این صورت مطرح شد که پس از امام خمینی(س) تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است. «خبرگان رهبری درباره همه فقهای واجد شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم بررسی و مشورت می کنند. هرگاه یکی از آنان را «اعلم» بر احکام یا موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی، اجتماع یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند، او را به رهبری انتخاب و معرفی نمایند.» امام خمینی(س) در خصوص تغییر شرط مرجعیت به اعلمیت می فرمایند: «من از اول با شرط مرجعیت در رهبر موافق نبودم و مجتهد عادل را کافی می دانستم... در اصل قانون اساسی من این را می گفتم، ولی دوستان در شرط مرجعیت پافشاری می کردند، من هم قبول کردم، من در آن

هنگام می‌دانستم که این در آینده نه چندان دور قابل پیاده شدن نیست.»

۴۳. جامعه مدنی و حاکمیت دینی، ص ۴۶.

۴۴. ولایت فقیه، ص ۵۱.

۴۵. همان، ص ۵۰.

۴۶. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰.

۴۷. گفتمان مصلحت، ص ۳۲.

۴۸. صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۰۱.

۴۹. اسناد منتشر نشده موجود در مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س)، سند شماره ۶۵۷ به نقل از مبانی مشروعیت در نظام ولایت فقیه، ص ۲۸۵.

۵۰. روزنامه رسالت، شماره ۳۲۴۵، ۷ اردیبهشت ۱۳۷۶، ص ۳.

۵۱. مقصود از «عامه» در اینجا، افراد جامعه اسلامی است که تحت سرپرستی ولی فقیه هستند.

۵۲. گفتمان مصلحت، صص ۵۱. [این بخش به نقل از کتاب گفتمان مصلحت ذکر شده است.]

۵۳. الصحاح، ج ۴، ص ۱۹۰۱.

۵۴. لسان العرب، ج ۳، ص ۲۰۷.

۵۵. تاج العروس، ج ۸، ص ۲۰۲.

۵۶. علل الشرایع، باب ۲۳۷، ص ۴۸۳.

۵۷. اصطلاحات الاصول، ص ۱۱۲.

۵۸. انوارالفاقه، ج ۱، ص ۵۴۰.

۵۹. مجلس شورای اسلامی و تصویب احکام ثانویه بر اساس ولایت فقیه، صص ۴-۵.

۶۰. بخشی درباره مرجعیت و روحانیت، مقاله ولایت و زعامت، ص ۸۳.

۶۱. گفتمان مصلحت، ص ۶۳.

۶۲. این بخش به صورت مفصل در کتاب گفتمان مصلحت، صص ۷۱ تا ۱۳۵ بررسی گردیده است آنچه در این مختصر می‌آید، خلاصه‌ای از مباحث آن کتاب است.

۶۳. مرسله به معنای رها و مطلق.

۶۴. گفتمان مصلحت، ص ۷۱.

۶۵. مصادر التشريع الاسلامی، صص ۸۵-۸۶.

۶۶. علم اصول الفقه، ص ۸۴.

۶۷. تجرید الاعتقاد، ص ۳۴۹.

۶۸. گفتمان مصلحت، ص ۱۰۳.

۶۹. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۴۵.

۷۰. دیدگاه‌های جدید در مسائل حقوقی، ص ۵۵، به نقل از گفتمان مصلحت.

۷۱. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۶۳.

۷۲. دیدگاه‌های جدید در مسائل حقوقی، ص ۵۳،

به نقل از گفتمان مصلحت.

۷۳. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۶۵.

۷۴. روزنامه جمهوری، شنبه ۱۲/۱۰/۱۳۶۶ به نقل از گفتمان مصلحت، ص ۱۱۶.

۷۵. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۱.

کتابنامه

- آذری قمی، احمد، قرآن و ولایت فقیه، مؤسسه مطبوعاتی دارالعلم، ۱۳۷۲.

- آذری قمی، احمد، ولایت فقیه از دیدگاه فقهای اسلام، انتشارات مکتبه ولایت فقیه، ۱۳۷۴.

- جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه ولایت فقاقت و عدالت، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۹.

- جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه، رهبری در اسلام، مرکز نشر فرهنگی، ۱۳۷۳.

- حیدری، محسن، پیشینه‌ها و مبانی ولایت فقیه نزد علمای شیعه، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۰.

- خمینی، روح الله، شؤون و اختیارات ولی فقیه/ترجمه مباحث ولایت فقیه از کتاب البیع، جعفر کیوانی، نشر کنگره، ۱۳۷۸.

- خمینی، روح الله، صحیفه نور، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.

- خمینی، روح الله، ولایت فقیه، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام(س)، ۱۳۸۱.

- رجایی تهرانی، علیرضا، ولایت فقیه در عصر غیبت، انتشارات بلوغ، ۱۳۷۹.

- خسروپناه، عبدالحسین، جامعه مدنی و حاکمیت دینی، دفتر انتشارات اسلامی، انتشارات وثوق، ۱۳۷۹.

- خسروپناه، عبدالحسین، گفتمان مصلحت، کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۳.

- کواکبیان، مصطفی، مبانی مشروعیت در نظام ولایت فقیه، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰.

- کواکبیان، مصطفی، دموکراسی در نظام ولایت فقیه، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰.

- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۳، ولاءها و ولایت‌ها، صدرا، ۱۳۸۱.

- مصباح یزدی، محمدتقی، پرسشها و پاسخها، مؤسسه آموزش و پژوهش امام خمینی(س)، ۱۳۷۹.

- نراقی، احمد، حدود ولایت حاکم اسلامی/ترجمه مباحث ولایت فقیه از کتاب عوائد الایام، مرتضی حاجلی فرد، نشر کنگره، ۱۳۷۸.